

شعر مذهبی باید با و نباید با



محمد کاظم کاظمی

تفکر



شماره ۶۳
آذرماه ۱۳۸۷

شاید نخست چنین پنداشته شود که شعر مذهبی مفهومی است روشن با مصداق‌هایی مشخص. عامه مردم و حتی بعضی خواص نیز، شعری را مذهبی می‌دانند که صرفاً در موضوع مناقب و مرآت‌ی معصومین سروده شده باشد کسانی که نگرشی وسیع‌تر دارند، حوزه مضامین شعر مذهبی را گسترده‌تر در نظر می‌گیرند و شعرهایی را که دربارهٔ مناسبت‌های مذهبی و فرایض دینی است نیز در این محدوده جای می‌دهند و البته گاه نیز شعرهایی را که به طور مشخص در دفاع از اعتقادات مذهبی و بیان و شرح معارف دین سروده شده است، یا جمع این نگرش‌ها، می‌توان گفت ما غالباً شعری را که به نحوی موضوع مذهبی دارد، مذهبی می‌شماریم؛ حالا این موضوع می‌تواند ستایش یکی از بزرگان دین باشد، می‌تواند توصیف فرایض دینی باشد و یا شرح معارف دین. ولی با این که ما نیز برای سهولت از همین تعریف استفاده می‌کنیم، به خاطر داشته باشیم این دیدگاه چندان جامع نیست. ما یک دسته پنهان‌تر شعر مذهبی هم داریم، یعنی شعرهایی که موضوعی عام دارند و مشخصاً دربارهٔ یکی از بزرگان و یا فرایض دین سروده نشده‌اند، ولی نگاه شاعر به آن موضوع عام، از منظر دین بوده و متکی به معارف دینی.

به راستی همچنان که مذهب از انسان‌ها انتظار دارد در همهٔ ابعاد زندگی خویش، دینی - یعنی طبق دستورهای دین - عمل کنند، این انتظار را نیز دارد که شعر سرودن آن‌ها نیز طبق همین دستورها باشد، یعنی با موضوع دین. بدیهی است که هر شعری که شاعران با این معیار بسرایند، مذهبی خواهد بود.

عملاً
دو نوع عملکرد
شاعرانه داریم: شعر
سرودن برای دین و
شعر سرودن طبق
دستورهای دین؛ یا به
عبارت دیگر، شعر با
موضوع دینی یا شعر با
موضوع دینی.

پس تا این جا می توانیم گفت که ما عملاً دو نوع عملکرد شاعرانه داریم: شعر سرودن برای دین و شعر سرودن طبق دستورهای دین؛ یا به عبارت دیگر، شعر با موضوع دینی یا شعر با موضوع دینی.

برای مقایسه ارزشی این دو نوع شعر، باید دریافت که هدف اصلی از دین، چه بوده است. دین برای این آمده که ما آن را ستایش کنیم، یا در زندگی خویش از تعلیمات آن بهره بگیریم؟ و به همین قیاس، عملکرد ما در قبال بزرگان دین، باید ستایش صرف آنان باشد یا بهره گیری از راه و رسم زندگی و تعلیمات دینی آنان؟ ما برای پاسخ گویی به این پرسش، مقایسه ای می کنیم بین نگرش دو تن از شاعران کهن ما به یک موضوع. خاقانی شروانی، شاعری است سرشناس و از بزرگان ادب فارسی. او کسی است که بیش از دیگر شاعران ما به موضوع حج و توصیف کعبه پرداخته است. چندین قصیده بلند و بالا دارد در وصف کعبه که هر یک در موضوع خویش، شاهکاری است بی بدیل. اگر ما تنها معیار قوت شعر را توانایی شاعر در توصیف موضوع بدانیم، بدون شک با دیدن بیت هایی از این دست، خواهیم گفت که کسی بهتر از او شعر مذهبی در این موضوع سروده است:

صبح خیزان بین به صدر کعبه مهمان آمده
جان عالم دیده و در عالم جان آمده
استان خاص سلطان السلاطین داده بوس
پس به بار عام، پیش صفه مهمان آمده
کعبه بر کرده عرب وار آتشی کز نور آن
شبروان در راه منزل، منزل آسان آمده
کعبه بر خوانی نشانده فاقه زدگان را به ناز
کز نیاز آن جا سلیمان مور آن خوان آمده...
فاقه پروردان جو پاکان حواری روزه دار
کعبه همچون خوان عیسی عید ایشان آمده
یوسفان در پیش خوان کعبه باشند آن چنانک
پیش یوسف قحط پروردان کنعان آمده... (۱)

و ناصر خسرو، دیگر شاعر بزرگ ما که بیشتر در موضوع مذهبی است تا موضوع، یک قصیده کوتاه برای حج دارد. در قصیده ناصر خسرو، توصیف شاعرانه کعبه را چندان نمی بینیم ولی شعر مملو است از تعالیمی که شاعر از منابع دینی ما درباره حج دریافت و به ما منتقل می کند شعر، حالت روایی دارد و شاعر با گفت و گویی که با یکی از حجاج دارد، شیوه درست حج کردن را به او و در واقع به ما می آموزد:

گفتم او را «بگو که چون رستی
زین سفر کردن به رنج و به بیم
باز گو تا چگونه داشته ای
حرمت آن بزرگوار حریم:
چون همی خواستی گرفت احرام
چه نیت کردی اندر آن تحریم؟
جمله بر خود حرام کرده بدی
هر چه مادون کردگار قدیمی؟»
گفت «نی» گفتمش «زدی تیبیک
از سر علم و از سر تعظیم
می شنیدی ندای حق و، جواب
باز دادی چنان که داد کلیم؟»
گفت «نی» گفتمش «جو در عرفات

ایستادی و یافتی تقدیم
عارف حق تسدی و منکر خویش
به تواز معرفت رسید نسیم؟
گفت «نی» گفتمش «چو می گشتی
گوسفند از پی یسیر و یتیم
قرب خود دیدی اول و کردی
قتل و قربان نفس شوم لئیم؟»

این گفت و گو ادامه دارد و در هر بند آن، شاعر یکی از مناسک حج را با نگرشی که خود دارد مطرح می کند. تا این که سخن به این جا می رسد:

گفت «از این باب، هر چه گفتی تو
من ندانسته ام صحیح و سقیم»
گفتم «ای دوست! پس نکردی حج
نشدی در مقام محو، مقیم
رفته ای مکنه دیده، آمده باز
مخنت بادیه خریده به سیم
گر تو خواهی که حج کنی پس از این
این چنین کن که کردم ت تعلیم» (۲)



اگر با تلقی ساده نخستین «مدح و ستایش» معصومین، به سراغ این دو شاعر برویم، خاقانی را خواهیم یافت و اگر تلاش شاعر برای بیان تعلیمات و دیدگاه های مذهبی را ملاک قرار دهیم، ناصر خسرو را. در شعر کهن فارسی، آثار کسانی همچون فردوسی، ناصر خسرو، سنایی، عطار، مولانا، سعدی و حافظ بیشتر موضع دینی داشته نه موضع دینی، و به همین لحاظ، وقتی با معیار مدح و ستایش بزرگان دین به سراغ این شعرها برویم، چنین خواهیم پنداشت که در آن دوره ها ما شعر مذهبی نداشتیم و یا بسیار کم داشته ایم.

در دوره صفوی، بر عکس شعرسرایي با موضوع مذهبی رواج پیدا کرد و به موازات همین رویکرد، موضع مذهبی کم رنگ تر شد. وفور شعرهایی که در این دوره برای بزرگان دین سروده شده، گاهی ما را به این باور می رساند که در این دوره شعر مذهبی در اوج بوده است. البته اگر ظاهر کار را ببینیم، شاید به همین نتیجه نیز برسیم، ولی عملاً قضیه به شکلی دیگر است. به راستی تجلی معارف دینی در شعر را در کدام دوره بیشتر می توان یافت؟ شعر محتشم کاشانی بیشتر برگرفته از تعالیم دینی است یا شعر مولانا؟ و به عبارت دیگر، شعر کدامیک از آنان، ما را بهتر با حقایق دین آشنا می کند و ما تعلیمات دین را از کدام دسته شعرها بهتر فرا می گیریم؟ برای پاسخ دهی به این پرسش، خوب است نگاهی به ترکیب بندی محتشم کاشانی بیندازیم که از مشهورترین شعرها در موضوع مذهبی است.

ترکیب بندی محتشم، از جنبه عاطفی و تأثیر برانگیزی یک کار فوق العاده است و حتی از لحاظ بیانی و تکنیکی چیزهایی دارد که از شاعران آن عصر بعید است. همین قوت عاطفی و زیبایی تکنیکی، باعث شده که این شعر، سطرهای دایمی بر شعر عاشورایی ما بیاید و حتی امروز هم نتوانیم به آن بی توجه باشیم. ولی با همه ارزشی که از لحاظ موضوعی برای این ترکیب بندی قائلیم، باید اعتراف کنیم که این شعر موضع فکری خاصی در قبال واقعه کربلا نمی گیرد. در این جا از عوامل و ریشه های نهضت حسینی خبری نیست و همچنان از عواقب آن سخنی نرفته است. این واقعه، فقط رویدادی

در شعر کهن فارسی، آثار کسانی همچون فردوسی، ناصر خسرو، سنایی، عطار، مولانا، سعدی و حافظ بیشتر موضع دینی داشته نه موضع دینی، و به همین لحاظ، وقتی با معیار مدح و ستایش بزرگان دین به سراغ این شعرها برویم، چنین خواهیم پنداشت که در آن دوره ها ما شعر مذهبی نداشتیم و یا بسیار کم داشته ایم.



شماره ۶۳
آرماه ۱۳۸۷



این گرایش
سطحی و یک بعدی،
باعث شد که تفکرات
دینی در شعر رود
فراموشی رود و با
ظهور ناگهانی موج
غرب گرایی در دوره
قاجار، عملاً تفکری
مذهبی که بتواند با
جریان‌های ضد مذهب
مقابله کند، در شعر ما
وجود نداشته باشد.

تأثیربرانگیز ترسیم می‌شود که از صبح عاشورا شروع شده و به عصر همان روز خاتمه می‌یابد. نخستین اشاره به این واقعه در این بیت‌هاست:

وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود
کندند از مدینه و در کربلا زدند
و از تیشۀ ستیزه در آن دشت، کوفیان
بس نخل‌ها ز گلشن آل عبا زدند
پس ضربتی کز آن جگر مصطفی درید
بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
و آخرین رخدادی که از این واقعه گفته می‌شود این است:
وانگه ز کوفه خیل حرم رو به شام کرد
نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

این شعر، دشمن را هم نشان نمی‌دهد یا اگر نشان می‌دهد هم فقط دشمن امام حسین (ع) است که تصویر می‌شود نه دشمن حسینیان تاریخ. در این جا شخصیت‌ها «تاریخی» اند، نه «فکری» و بنابراین به یک مقطع خاص محدود می‌شوند بدون موضع‌گیری فکری شاعر. مثل این که واقعه کربلا جنگی بوده صرفاً بین دو دشمن و بالاخره با کشته شدن یکی از آن‌ها، البته به شکل مظلومانه و اسفبار، خاتمه یافته است:

ای چرخ! غافلگی که چه بیداد کرده‌ای
وز کین چه‌ها در این ستم‌آباد کرده‌ای
کام یزید داده‌ای از کشتن حسین
بنگر که را به قتل که دل‌شاد کرده‌ای

ببیند که حتی تقصیرها هم به گردن چرخ بیدادگر و روزگار غدار انداخته می‌شود نه بندگان عصیانگر خدا:

تا چرخ سفله بود، خطایی چنین نکرد
با هیچ آفریده جفایی چنین نکرد

به این ترتیب، قیام هدفمند عاشورا، به یک درگیری بین آل‌ابوسفیان و آل‌پیامبر تبدیل می‌شود و تأسف خوردن هم برای این است که این شهیدان، آل‌پیامبر بودند نه قیام‌کنندگان برای برپایی حق و رسواکنندگان دستگاه خلافت موروثی. چنین است که این شعر، وظیفه و رسالت ما را نیز مشخص نمی‌کند و در آخر شعر، درست در لحظه‌ای که باید فریاد بکشد و موضع‌گیری کند، می‌گوید خاموش باش!

خاموش محتشم که دل سنگ، آب شد
بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که از این حرف سوزناک
مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد... (۳)

شعر دوره صفوی و قاجاری، به طور کلی در چنین عوالمی سیر می‌کند؛ ستایش‌های کلی و بدون جنبه‌های تعلیمی از بزرگان دین و مرثیه‌های سوزناک ولی بی‌هدف برای آنها.

این گرایش سطحی و یک بعدی، باعث شد که تفکرات دینی در شعر رو به فراموشی رود و با ظهور ناگهانی موج غرب‌گرایی در دوره قاجار، عملاً تفکری مذهبی که بتواند با جریان‌های ضد مذهب مقابله کند، در شعر ما وجود نداشته باشد. چنین بود که از دوره مشروطه تا انقلاب اسلامی، شعر مذهبی در همه اشکال در انزوا و انفعال قرار داشت. شاعران مذهبی سرا یا میراث نه چندان ارجمندی که از شعرهای موضوعی دوره صفوی و قاجاری داشتند، همچنان به مدح و مرثیه‌سرایی برای بزرگان دین مشغول بودند و البته به‌دور از نگرش‌های عمیق و موضع‌مندی مذهبی. بقیه شاعران نیز

یا غیرمذهبی بودند یا ضدمذهب و البته بیشتر از نوع دوم. شعر مذهبی نه جریانی غالب بود و نه حتی جریانی قابل توجه و تأمل. در این میانه شاعری که می‌خواست موضوع و موضع شعرش مذهبی باشد، مشکلاتی جدی در پیش داشت چون هیچ الگوی جاننداری از شعری که دارای هردو جنبه باشد سراغ نداشت.



در سه، چهار دهه اخیر، به ویژه مقارن پیروزی انقلاب اسلامی، نحوه نگرش جامعه به مذهب متفاوت شد و این، لاجرم تحوّل در درونمایه شعرها را نیز در پی داشت. این تحول هم در موضوع رخ داد و هم در موضع. شاخصه‌های این تحوّل را به صورت زیر می‌توان نشان داد:

۱. گرایش به موضوع‌های مذهبی

باید پذیرفت که جریان پیشرو شعر قبل از انقلاب اسلامی چندان مذهبی نبوده‌است. البته نشانه‌هایی از رویکرد مذهبی را در شعر چند تن از شاعران مطرح آن دوره‌ها نظیر نعمت میرزازاده، طاهره صفارزاده، علی موسوی گرمارودی و شاید یکی دو تن دیگر می‌توان سراغ گرفت ولی نه به صورت یک جریان فراگیر. از سویی دیگر، سانسور و محدودیتی که از سوی رژیم اعمال می‌شد، اجازه بروز چنین جریانی را نمی‌داد. شعرهای مذهبی آن دوره، غالباً به وسیله کنشانی سروده می‌شدند که از تحولات تکنیکی شعر در قرن اخیر بی‌بهره و گاه حتی با آن معارض بودند. به همین دلیل، این باور تقویت شده و حتی بدیهی به نظر می‌رسید که با حفظ معیارهای شعر امروز، نمی‌توان شعر مذهبی سرود. به‌راستی هم شعرهای مذهبی آن‌روز، از این معیارها بدور بودند و گاه حتی مؤید این باور نادرست. ولی در سه دهه اخیر، برعکس، تواناترین و بااستعدادترین شاعران، علم‌داران شعر مذهبی بودند و چنین نبود که این موضوع فقط دستمایه شاعران متوسط و کم‌مایه باشد. در واقع سرودن شعر با موضوع مذهبی نه نشانه تحجّر و واپس‌گرایی، که نشانه تحول و سرزندگی به شمار آمد. علت هم این بود که دیگر خود مذهب نشانه تحجّر نبود.

۲. حضور موضع دینی در شعرهای موضوعی

ولی چنان که در آغاز بحث گفته‌ایم، پرداختن به موضوع دینی در شعر، کافی نیست و باید دید که در این شعری که مثلاً در ستایش بزرگان دین یا توصیف فرایض دینی سروده شده، تا چه حد نگرش‌های دینی وجود دارد و شاعر تا چه مایه از تعلیمات دینی بهره گرفته‌است. ما بیشتر معروف‌ترین شعر عاشورایی یعنی ترکیب‌بند محتشم را دیدیم و موضع آن را - که عملاً وجود نداشت - بررسی کردیم. کافی است مثنوی «روزی که در جام شفق مل کرد خورشید...» از علی معلم را بخوانیم تا تفاوت‌ها را دریابیم. در این شعر، واقعه عاشورا نه یک حادثه مقطعی و صرفاً آندوه‌برانگیز، بلکه بخشی از یک مسیر تلقی می‌شود؛ مسیر رویارویی دایمی حق و باطل؛ و شاعر با مخاطب قراردادن انسان‌های امروز و سهیم دانستن ما در این واقعه، می‌کوشد وظیفه ما را در ادامه این مسیر، گوشزد کند.

بی‌درد مردم، ما، خدا، بی‌درد مردم

نامرد مردم، ما، خدا، نامرد مردم

از یا حسین افتاد و ما برپای بودیم

زینب اسیری رفت و ما بر جای بودیم

از دست ما بر ریگ صحرا نطع کردند
 دست علمدار خدا را قطع کردند
 نوباوگان مصطفی را سر بریدند
 مرغان بستان خدا را سر بریدند
 در برگریز باغ زهرا برگ کردیم
 زنجیر خاییدیم و صبر مرگ کردیم
 چون بیوگان ننگ سلامت ماند بر ما
 تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما (۴)

ولی همواره این موضع مذهبی در شعرها وجود ندارد. مثلاً در بسیاری از شعرهایی که برای موضوع ظهور و در ستایش حضرت قائم سروده می‌شوند، فقط به ستایش کلی از حضرت بسنده می‌شود و تصویری از اهداف ظهور ایشان و وضعیت موعودی که با این قیام پدید خواهد آمد ارائه نمی‌شود. صحبت‌ها کلی است و در این حد که ایشان جهان را پر از عدل و داد خواهند کرد و ریشه ستم را بر خواهند کند، ولی الگویی از آن جهان پر از عدل و داد ارائه نمی‌شد تا بتوان با کمک آن برای رسیدن به وضعیت موعود تلاش کرد. گویا بقیه انسانها لازم نیست بدانند آن وضعیت موعود چگونه است؛ چون لازم نیست که برای دستیابی به آن تلاشی بکنند. حالا در مقابل این تصویر مبهم از آخرالزمان در شعرهای پیشین، می‌توانیم شعر «روز ناگزیر» قیصر امین‌پور را بخوانیم و دریابیم که چگونه شاعر عملاً الگوسازی کرده است:

روزی که دست خواهش، کوتاه
 روزی که التماس، گناه است
 و فطرت خدا
 در زیر پای رهگذران پیاده‌رو
 بر روی روزنامه نخوابد
 و خواب نان تازه نبیند

روزی که روی درها
 با خط ساده‌ای بنویسند:
 «تنها ورود گردن کج ممنوع»
 و زانوان خسته مغرور
 جز پیش پای عشق
 با خاک آشنا نشود... (۵)

۳. حضور موضع دینی در شعرهای عام

ولی موضع دینی داشتن شاعر فقط در شعرهای با موضوع دینی، بالاترین حد انتظار ما نیست، بلکه انتظار می‌رود که شاعر حتی در شعرهایی که برای دیگر موضوعات می‌سراید نیز دیدگاه دین را مطرح کند. دین در روابط اجتماعی، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و خلاصه همه جوانب حیات بشری نظر دارد و طبیعتاً شعری که در هر یک از این موضوعات سروده می‌شود، باید این نگرشهای دینی را در خود داشته باشد. نمی‌توان از یک شاعر مسلمان انتظار داشت که به معضل فقر و غنا از زاویه نگرش مارکسیستی بنگرد و یا در شعرهای سیاسی خویش، مثلاً پیرو نظریات غربی باشد.

موضوع مهم این است که به باور ما، دین می‌تواند پاسخگوی همه نیازهای جامعه امروز باشد و بنابراین می‌توان در هر نوع شعری، به نگرش‌های دینی متکی شد، خواه موضوع آن شعر به صراحت مذهبی باشد و خواه نباشد.

۱. دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیال‌الدین سجادی، چاپ پنجم، انتشارات زوآر، تهران ۱۳۷۴، صفحه ۲۶۸ و ۲۶۹
۲. دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۰، صفحه ۳۰۰
۳. دیوان مولانا محتشم کاشانی، به کوشش مهرعلی گرگانی، کتابفروشی محمودی، بی‌تابی‌جا
۴. رجعت سرخ ستاره، چاپ اول، واحد انتشارات حوزه اندیشه و هنر اسلامی، تهران ۱۳۶۰، صفحه ۶۵
۵. آینه‌های ناگهان، قیصر امین‌پور، چاپ اول، سراینده، تهران ۱۳۷۲، صفحه ۹



تجلی معارف دینی در
 شعر را در کدام دوره
 بیشتر می‌توان یافت؟
 بیشتر محتشم کاشانی
 بیشتر بر گرفته از تعالیم
 دینی است یا شعر
 مولانا؟ و به عبارت
 دیگر، شعر کدام‌یک از
 آنان، ما را بهتر با حقایق
 دین آشنا می‌کند